

گفت‌وگوی صبا با عوامل نمایش سلاح

شفقت نقطه پایانی بر چرخه

مریم عظیمی
گفت و گو

در شب سال نو میلادی در یک ایستگاه پلیس گذشته چند زن و مرد در هم می‌آمیزد و آوار خشونت‌تی که به آنها روا شده چون بهمنی سهمگین به آخرین بارقه انسانیت هجوم می‌آورد تا برای همیشه خاموشش کند. نمایش «سلاح» به نویسندگی نیکلاس بیلن و کارگردانی آناهیتا آقاطاهر در حالی آخرین هفته اجرای خود را با بازی نیما هاشمی سرشت، مهدی بزرگ‌زاده، پانته آ مرزبانیان و مریم گلدوز توکلی در سالن نوفل لوشاتو آغاز کرده که توانسته هفته اول اجراهایش را به شکل سولد اوت به اتمام برساند. این نمایش که محوریتی ضد جنگ دارد با دنبال کردن اثراتی که جنگ بر روی نسل‌های بعد و حتی افراد غیر مرتبط می‌گذارد چرخه باز تولید خشونت را واکاوی می‌کند. در ادامه گفت‌وگوی خبرنگار صبا با عوامل این نمایش را می‌خوانید.

علی بابایی‌زاد؛ مشاور روانشناس پروژه:

تئاتر هنری بلاواسطه است

به عنوان مشاور روانشناسی پروژه نمایش «سلاح» و کاراکترها را چگونه می‌بینید؟

در نمایش «سلاح» ما با یک دیکتاتور قصاب روبرو هستیم که به واسطه حقارت‌ها، محرومیت‌ها، ناکامی‌ها و اختگی‌های عمیق وجودش آنچنان به یک ایدئولوژی چسبیده که می‌خواهد خود نداشته‌اش را در آن ایدئولوژی ترجمه کند. هویتی که مخدوش است می‌خواهد به واسطه تعصبی عمیق در درون او انسجامی نیم بند پیدا کند و آنچه حاصل می‌شود پس از این همه جنایت و به جریان افتادن سادیسیم درونش، تروما است. تروما یا ضربه می‌تواند یک ضربه عاطفی، جسمی، جنسی، هیجانی و ارتباطی باشد که وقتی به فرد وارد می‌شود او دیگر همان فرد قبلی نخواهد بود بلکه مرزهایش از هم دریده می‌شود و از آن انسجام می‌افتد و مجبور است برای درک دوباره من بودگی کاری بکند. این مهم نیست که شما مستقیم دچار تروما شده باشید، یا دیده باشید که دیگری توسط اوی جنایتکار مورد تروما واقع شده یا راجع به آن شنیده باشید در هر صورت تروما که ضربه عمیق بر هویت ماست نه فقط به من بلکه روی غیر و دیگری نیز تاثیر می‌گذارد و می‌تواند مرزهای روانی گروهی را دچار تهدید کند.

در مورد کاراکتر دوشس و انتخابی که پس از تروما دارد بگویید.

کاراکتر دوشس که دختر بچه‌ای بیش نبوده مایل است در اردوگاه ژنرال امید را به دیگران هدیه و در این امید آزادی را نوید بدهد و از آنجایی که ژنرال به واسطه نوع نگاه و ایدئولوژی که به آن چسبیده نمی‌تواند کسی را به جز خودش تحمل کند و در یک وضعیت نارسیسیس تیکال، خودشیفته و بالاتر از دیگران خودش را می‌بیند می‌بایست که آنچنان دوشس را تنبیه کند که نه تنها دوشس بلکه هر کسی که راجع به او می‌شنود دیگر جرات نکند امید را حتی آرزو کند و دچار درماندگی آموخته شده بشود. سلیگمن دانشمند روانشناس می‌گوید اگر به کسی آرزویی را معرفی کنید و زمانی که می‌خواهد به آن برسد او را دچار تروما کنید او دیگر آرزو کردن و خواستن خواهد ترسید، او دیگر نخواهد خواست و آرزو نخواهد کرد بنابراین بی‌خطر می‌شود.

ژنرال هم بدون اینکه این مسئله را بداند به دوشس ترومای سنگینی وارد می‌کند بنابراین دوشس برای اینکه بتواند بقا حاصل کند خشم را آنچنان در درون خودش تجربه می‌کند که بتواند مرزهای دریده و پاره شده‌اش را کنار هم بگذارد و هویتی پیدا کند جهت انتقام! فرد تروما زده یا در غم و اندوه و ناامید می‌میرد یا به واسطه میل به انتقام گرفتن خودش را منسجم می‌کند تا مرزهایش کنار هم قرار گیرند و این خشم باعث شود که بتواند زنده بماند، اما چگونه زنده ماندنی؟! درد تبدیل به رنج می‌شود و رنج تمام وجودش را فرا می‌گیرد و حتی پس از انتقام نیز مسئله‌ای برایش حل نمی‌شود.

حال داستان اینجاست که چطور می‌توانیم با هم از طریق شفقت به این مسئله نگاهی داشته باشیم. دیدید که ژنرال و همدستانش چگونه بالای قلب و روی سینه‌شان نماد سربروس یا سگ سه سر هادس خدای جهنم یا نگهبان دنیای مردگان در افسانه‌های یونان را تلو کرده‌اند. سربروس در جهان هادس مراقب بود که مبادا مرده‌ای به دنیای زندگان برود و زندگی‌اش دوباره آغاز شود او از مردن و درد حمایت می‌کرد و مراقبت می‌کرد از اینکه مبادا زندگی دوباره به جریان بیفتد و ژنرال و کسانی مانند او بالای قلبشان سربروس را گذاشته‌اند تا شفقت و مهری به جریان نیفتد و در کی از دنیای پدیدارشناسی دیگری حاصل نشود. همه افراد روی این سن به زبان لاوینیایی که زبان ساختگی نویسنده

آناهیتا آقاطاهر؛ کارگردان:

می‌خواهیم اثر مخاطب را از نظر روانشناسی درگیر کند

فعالیت تئاتری شما و ایجاد تئاتر دلفی به چه شکل بوده است؟

لیسانس من کارگردانی تئاتر بود و فوق لیسانس را نیز در زمینه برنامه‌سازی تلویزیونی گرفتم و کارهای نمایشی مختلفی برای تلویزیون انجام دادم البته فیلم کوتاه نیز ساختم و در برنامه «حال خوب» که نویسنده و کارگردانش بودم با دکتر بابایی‌زاد آشنا شدم و آنجا بود که ایده گروه تئاتر دلفی شکل گرفت تا اینکه با خانم گلدوز آشنا شدم و قرار شد که این ایده را پیش ببریم و منجر شد به تاسیس موسسه نمایشی دلفی و اولین خروجی‌مان هم یک تله تئاتر بود که برای مخاطبان موسسه دلفی ۴ نوبت اکران شد. در واقع نمایش «سلاح» دومین کار گروه و تئاتر دلفی است که ما به صورت اجرای عموم آن را ارائه می‌کنیم.

رویکرد تئاتر دلفی از بدو تاسیس چه بوده است؟

از آنجایی که پیشینه خود من تئاتری بوده است معتقدم که تئاتر باید کار خودش را بکند و هر اثری هم به هر حال زمینه‌های روانشناختی خودش را دارد و نمی‌شود بگوییم که بیاییم یک متنی را فقط بر این اساس که رویکرد روانشناسی دارد انتخاب کنیم چرا که هر متنی به هر حال زیر لایه‌های روانشناسی خودش را دارد. بنابراین به نظر من اثر باید خودش را پیش ببرد و حالا آن اثر را بر اساس موضوعات روانشناسی که پیاده شده می‌توان تحلیل کرد و رویکرد ما نیز این است که آثاری را انتخاب کنیم و ارائه بدهیم که حتما مخاطب را از نظر روانشناسی درگیر کند حال اینکه راجع به ذات انسان است یا سرشت انسانی و... در این اثر نیز جنگ رویه و سطح موضوع است ولی در عمق ما می‌خواهیم ببینیم که چرا انسان‌ها تصمیم می‌گیرند تبدیل به

اثر است آشنا بودند ولی گویی یکدیگر را نمی‌شنیدند و نمی‌فهمیدند و درک رنج و غم و درد پشت آن حرف‌ها برایشان میسر نبود.

در روان درمانی‌های پست مدرن و درمان مبتنی بر شفقت روی مفهوم شفقت بسیار تاکید شده است. شفقت از دو جزء **come** یعنی با و **paty** یعنی درد تشکیل شده که در اینجا یعنی با درد ماندن و درد دیگری را درک کردن است. اگر بخواهیم شفیق باشیم باید در درجه اول درد اویی که با ماست را درک کنیم همینطور درد خودمان را و اینکه زندگی درد هم دارد و بعد شفقت و مهر به جریان بیفتد. ولی ژنرال این داستان جز خودش را نمی‌بیند و درد اختگی او به واسطه حقارت‌های عمیق درونی‌اش از طریق خشم و سادیسیم به جریان می‌افتد و با حذف دیگری می‌خواهد بقایی چند حاصل کند.

چرا تئاتر را برای انتقال این مفاهیم موثر می‌دانید؟

شخصاً برای خود من و همینطور اعضای عزیز من در گروه تئاتر دلفی این مسئله همیشه دغدغه بوده است و ما در گذشته یک سالن می‌گرفتیم و تئاتر تحلیل می‌کردیم. برای من هنر راهی جهت بقا است شاید بتوانیم هنر را همچون سسی زیبا و خوش طعم بر مفهوم این چند دهه زیست سریع تمام شونده بزینم تا بار هستی قابل تحمل، درک و هضم شود. تئاتر هنری است بلاواسطه که در آنی که به جریان می‌افتد در همان آن دریافت می‌شود و کاتارسیس، فشار و هیجان ایجاد می‌کند و کسی که به تئاتر می‌آید آنقدر موجود از زشمندی است که در این تعامل دو طرفه و کاتارسیسی که ایجاد می‌شود، در سطوح کمتر خود آگاهی‌تری رخ می‌دهد. هدف تئاتر دلفی این است که بیننده تئاتر فقط و صرفاً تئاتر نبیند بلکه در کنار دیدن نمایش به خودش نیز بپردازد پس این سوال مطرح است که ما چقدر نسبت به دیگری شفقت داریم؟ و اگر تروما دیدیم و ترومای دیگران را فهمیدیم و اینکه چطور مرزهایمان از هم دریده و حال چگونه باید نسبت به خودمان در درجه اول و دیگری در درجه دوم رفتار کنیم.